

بازنمایی مفهوم مسکن در گفتمان سیاست‌گذاری ایران؛ نقدی پدیدارشناختی بر تقلیل خانه به واحد مسکونی



سینا ناصری

دکتری معماری منظر، دانشگاه تهران، ایران

چکیده

سیاست‌گذاری مسکن در ایران طی چهار دهه گذشته عمدتاً در قالب برنامه‌هایی برای تأمین و تولید واحدهای مسکونی صورت‌بندی شده است. این مقاله، بدون ورود به ارزیابی عملکرد این سیاست‌ها، با طرح این سوال که اسناد سیاست‌گذاری، «مسکن» را چگونه بازنمایی می‌کنند و این بازنمایی چه نسبتی با مفهوم «سکونت» دارد، به طرح مسأله‌ای می‌پردازد که کمتر در نوشتارهای حوزه مسکن بدان توجه شده است. با تحلیل مفهومی اصل ۳۱ قانون اساسی، قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، قانون جهش تولید مسکن و برنامه‌هایی چون مسکن مهر، اقدام ملی و نهضت ملی مسکن، نشان داده می‌شود که با وجود تفاوت در شیوه‌های اجرا، همه این اسناد از صورت‌بندی مفهومی نسبتاً مشترکی پیروی می‌کنند که در آن، خانه عمدتاً از خلال مفاهیمی چون تولید، عرضه، تأمین زمین و واحد مسکونی فهم می‌شود. برای نقد این صورت‌بندی چارچوب پدیدارشناختی مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ-شولتز اساس چنین نقدی است؛ زیرا این دو متفکر با تمایز نهادن میان «ساختمان» و «سکونت» و نیز میان «فضا» و «مکان»، نشان می‌دهند که خانه صرفاً کالبدی قابل تولید نیست، بلکه عرصه‌ای برای تحقق تجربه زیسته، تعلق، هویت و بودن انسان در جهان است. برآیند تحلیل مفهومی اسناد نیز نشان می‌دهند مسئله بنیادین سیاست‌گذاری مسکن در ایران، بیش از آنکه به شیوه اجرای برنامه‌ها مربوط باشد، به نحوه تعریف موضوع سیاست‌گذاری بازمی‌گردد؛ ازاین‌رو، بازاندیشی در این حوزه مستلزم گذار از فهم «مسکن» به مثابه واحدی ساختمانی، به فهم آن به مثابه امکان «سکونت» است.

واژگان کلیدی: سیاست‌گذاری مسکن، سکونت، پدیدارشناسی، هایدگر، نوربرگ-شولتز، گفتمان سیاست‌گذاری، مکان

آیا در گفتمان سیاست‌گذاری ایران، «مسکن» با «سکونت» یکسان فرض شده است؟ و اگر چنین است، این هم‌معنائگاری چه پیامدهایی برای فهم خانه و جهت‌گیری سیاست‌های مسکن به همراه داشته است؟

مقدمه

هر سیاست عمومی، پیش از آنکه مجموعه‌ای از قوانین، برنامه‌ها و ابزارهای اجرایی باشد، بر فهمی خاص از موضوع سیاست استوار است. سیاست‌گذاری صرفاً فرایند تصمیم‌گیری و تخصیص منابع نیست، بلکه عرصه‌ای است که در آن، پدیده‌های اجتماعی تعریف، صورت‌بندی و به موضوع مداخله تبدیل می‌شوند. از این‌رو، اسناد سیاست‌گذاری تنها بازتاب واقعیت نیستند؛ بلکه با زبان، مفاهیم و مقوله‌بندی‌های خود، شیوه فهم واقعیت را نیز شکل می‌دهند. بدین معنا، هر سیاست، افزون بر آنکه مجموعه‌ای از اقدامات اجرایی است، حامل نوعی تلقی معرفتی از موضوع خود نیز هست. بنابراین، نقد سیاست‌گذاری صرفاً به ارزیابی میزان موفقیت برنامه‌ها محدود نمی‌شود، بلکه مستلزم واکاوی دستگاه مفهومی‌ای است که این برنامه‌ها بر اساس آن شکل گرفته‌اند و افق اندیشیدن به مسئله را تعیین می‌کنند.

مسکن نیز از این قاعده مستثنا نیست. آنچه در قوانین، اسناد بالادستی و برنامه‌های رسمی با عنوان «مسکن» موضوع سیاست قرار می‌گیرد، صرفاً پاسخی به یک نیاز اجتماعی نیست، بلکه حاصل صورت‌بندی مفهومی خاصی است که تعیین می‌کند خانه چیست، مسئله آن چگونه تعریف می‌شود و چه ابعادی در قلمرو سیاست‌گذاری قرار می‌گیرند. از این‌رو، پیش از هرگونه داوری درباره کارآمدی یا ناکارآمدی سیاست‌های مسکن، ضروری است افق فهم «خانه» در گفتمان سیاست‌گذاری مورد پرسش قرار گیرد. این نوشتار با اتخاذ رویکردی پدیدارشناختی و انتقادی، می‌کوشد از سطح ارزیابی سیاست‌های اجرایی فراتر رود و با تمرکز بر زبان و صورت‌بندی مفهومی اسناد سیاست‌گذاری، نحوه بازنمایی مفهوم خانه را در گفتمان سیاست‌گذاری ایران واکاوی کند. فرض اصلی پژوهش آن است که زبان سیاست‌گذاری صرفاً ابزار بیان سیاست نیست، بلکه شیوه فهم سیاست‌گذار از موضوع سیاست را نیز آشکار می‌کند؛ از این‌رو، تحلیل زبان اسناد، نه غایت پژوهش، بلکه مدخلی برای نقد پدیدارشناختی مفهوم خانه و سکونت است.

بیان مسئله

• بازنمایی خانه در گفتمان سیاست‌گذاری ایران؛ از سکونت به واحد مسکونی

مسکن همواره یکی از مهم‌ترین حوزه‌های مداخله دولت در ایران بوده است و طی چهار دهه گذشته، قوانین، اسناد بالادستی، برنامه‌های توسعه و طرح‌های متعددی برای پاسخ‌گویی به این مسئله تدوین و اجرا شده‌اند. با وجود تفاوت دولت‌ها، شیوه‌های اجرا و سازوکارهای مدیریتی، بررسی این اسناد نشان می‌دهد که در سطح مفهومی، نوعی تداوم قابل‌توجه در نحوه تعریف مسئله مسکن وجود دارد. در اغلب این اسناد، زبان سیاست‌گذاری حول مفاهیمی چون تولید، عرضه، احداث، تأمین زمین، واگذاری، تسهیلات، افزایش موجودی واحدهای مسکونی و مدیریت کالبدی سازمان یافته است. این مفاهیم، اگرچه برای سامان‌دهی اجرایی حوزه مسکن ضروری‌اند، در عین حال افق خاصی از فهم خانه را نیز بازنمایی می‌کنند؛ افقی که در آن، خانه پیش از آنکه مکانی برای سکونت باشد، به موضوعی برای تولید، تخصیص و مدیریت تبدیل می‌شود.

مسئله اصلی این پژوهش از همین نقطه آغاز می‌شود. پرسش آن نیست که سیاست‌های مسکن تا چه اندازه موفق یا ناموفق بوده‌اند، بلکه آن است که این سیاست‌ها اساساً «خانه» را چگونه فهم می‌کنند و این فهم چه پیامدهایی برای تعریف مسئله مسکن دارد. به بیان دیگر، موضوع مقاله نقد عملکرد سیاست‌ها نیست، بلکه نقد صورت‌بندی مفهومی‌ای است که از خلال زبان اسناد، خانه را در قالب مجموعه‌ای از شاخص‌های کالبدی، کمی و مدیریتی بازنمایی می‌کند. در چنین صورتی، ابعاد وجودی سکونت - همچون تعلق، هویت، تجربه زیسته، نسبت انسان با مکان و کیفیت حضور در محیط - یا در حاشیه قرار می‌گیرند یا به پیامدهای فرعی تولید کالبد فروکاسته می‌شوند. باید توجه داشت تحلیل زبان اسناد، هدف نهایی پژوهش نبوده، بلکه روشی برای آشکار ساختن افق مفهومی حاکم بر سیاست‌گذاری است. از آنجا که پدیدارشناسی به نحوه ظهور و فهم پدیده‌ها می‌پردازد، زبان اسناد نیز به‌منزله محل ظهور فهم سیاست‌گذار از خانه تلقی می‌شود. بنابراین، تحلیل واژگان و صورت‌بندی‌های مفهومی اسناد، مقدمه‌ای برای نقد پدیدارشناختی مفهوم خانه است، نه جایگزینی برای آن. بر همین اساس، این نوشتار با اتکا به اندیشه‌های مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ-شولتز می‌کوشد نشان دهد که چگونه گفتمان سیاست‌گذاری، خانه را عمدتاً در قالب «واحد مسکونی» بازنمایی کرده و بدین ترتیب، امکان‌های دیگر فهم سکونت را به حاشیه رانده است.

بدنه نقد

• سیاست‌گذاری مسکن در ایران؛ تداوم یک صورت‌بندی مفهومی

از ابتدای استقرار جمهوری اسلامی تاکنون، مسئله مسکن همواره یکی از مهم‌ترین عرصه‌های مداخله دولت بوده است. در چهار دهه گذشته، مجموعه‌ای از قوانین، اسناد بالادستی و برنامه‌های اجرایی، از اصل ۳۱ قانون اساسی و قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن تا طرح‌هایی مانند مسکن مهر، اقدام ملی مسکن و نهضت ملی مسکن، با هدف پاسخ‌گویی به نیاز جامعه به مسکن تدوین و اجرا شده‌اند. این سیاست‌ها از نظر ابزارهای اجرایی، شیوه‌های تأمین مالی، نقش بخش خصوصی و سازوکارهای مدیریتی تفاوت‌های قابل توجهی با یکدیگر دارند؛ اما بررسی زبان و صورت‌بندی مفهومی آن‌ها

نشان می‌دهد که در پس این تفاوت‌ها، نوعی تداوم در نحوه فهم مسئله مسکن وجود دارد.

اصل ۳۱ قانون اساسی، برخورداری از مسکن متناسب با نیاز را حق هر فرد و خانواده ایرانی می‌داند و دولت را موظف به فراهم کردن زمینه تحقق این حق می‌کند (قانون اساسی جمهوری اسلامی، ۱۳۵۸). این اصل، جایگاه مسکن را به‌عنوان یک حق اجتماعی تثبیت می‌کند، اما در سطح مفهومی، توضیحی درباره معنای سکونت یا ابعاد انسانی و مکانی خانه ارائه نمی‌دهد. در ادامه، قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن نیز با تأکید بر تولید، عرضه، تأمین زمین، توسعه سرمایه‌گذاری، اعطای تسهیلات و افزایش ظرفیت ساخت، مسئله مسکن را عمدتاً در قالب تولید کالبدی صورت‌بندی می‌کند. در این قانون، هرچند از «مسکن مناسب» سخن گفته می‌شود، اما تحقق این هدف عمدتاً از مسیر افزایش تولید و تسهیل فرایند ساخت دنبال می‌شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۳۸۷).

همین منطق در برنامه‌های اجرایی نیز استمرار می‌یابد. در طرح مسکن مهر، موفقیت سیاست عمدتاً با تعداد واحدهای احداث‌شده، سرعت اجرای پروژه‌ها و میزان تحویل واحدهای مسکونی سنجیده می‌شود. (Naseri, 2019, 49) طرح اقدام ملی مسکن نیز اگرچه از نظر شیوه اجرا و نحوه مشارکت بخش خصوصی تفاوت‌هایی با مسکن مهر دارد، اما همچنان بر تولید، تأمین زمین، ثبت‌نام متقاضیان و تکمیل پروژه‌ها متمرکز است. در نهضت ملی مسکن نیز این رویکرد با تأکید بر «جهش تولید مسکن»، ساخت سالانه یک میلیون واحد، تأمین زمین و تجهیز منابع مالی ادامه می‌یابد. بدین ترتیب، با وجود تفاوت دولت‌ها و برنامه‌ها، مفهوم مسکن در همه این اسناد و سیاست‌ها عمدتاً از خلال تولید و عرضه واحدهای مسکونی بازنمایی می‌شود (مرکز پژوهش‌های مجلس، ۱۴۰۰).

تحلیل گفتمانی اسناد نشان می‌دهد که مجموعه‌ای نسبتاً ثابت از واژگان در همه این متون تکرار می‌شود؛ واژگانی مانند تولید، عرضه، احداث، تأمین، واگذاری، زمین، تسهیلات، سرمایه‌گذاری، افزایش ظرفیت، ساخت و واحد مسکونی. این واژگان صرفاً اصطلاحات اجرایی نیستند، بلکه شبکه‌ای مفهومی را شکل می‌دهند که از خلال آن، خانه پیش از هر چیز به موضوعی برای تولید، مدیریت و تخصیص منابع تبدیل می‌شود. در چنین صورتی، زبان سیاست‌گذاری نه تنها درباره اقدامات دولت سخن می‌گوید، بلکه شیوه فهم مسئله مسکن را نیز سامان می‌دهد. تحلیل این اسناد، این صورت‌بندی را آشکارتر می‌کند. در اغلب متون، فاعل اصلی جملات «دولت»، «وزارت»، «بانک»، «بنیاد»، «دستگاه اجرایی» یا «سرمایه‌گذار» است و افعال غالب نیز از جنس «تأمین کردن»، «احداث کردن»، «واگذار کردن»، «افزایش دادن»، «حمایت کردن» و «ساختن» هستند. در مقابل، انسان ساکن کمتر به‌عنوان کنشگر متن ظاهر می‌شود و شهروند غالباً در قالب «متقاضی»، «فاقد مسکن»، «مشمول» یا «بهره‌بردار» تعریف می‌شود. این جابه‌جایی زبانی تصادفی نیست؛ بلکه نشان می‌دهد که گفتمان سیاست‌گذاری، سوژه اصلی خود را نه سکونت انسان، بلکه فرایند تولید و مدیریت واحدهای مسکونی قرار داده است.

در کنار این مفاهیم پرتکرار، غیاب برخی واژگان نیز معنادار است. مفاهیمی همچون سکونت، مکان، تعلق، هویت، همسایگی، تجربه زیسته، حافظه جمعی، کیفیت حضور و روح مکان یا اساساً در این اسناد دیده نمی‌شوند یا حضوری بسیار محدود دارند. این

غیاب را نباید صرفاً ضعف ادبی یا نقص واژگانی اسناد دانست؛ بلکه باید آن را بخشی از منطق گفتمان سیاست‌گذاری تلقی کرد. هر گفتمان، همان اندازه که از طریق مفاهیم حاضر عمل می‌کند، از طریق مفاهیم غایب نیز حدود اندیشیدن را تعیین می‌کند. هنگامی که زبان سیاست‌گذاری عمدتاً حول تولید و عرضه سازمان می‌یابد، سایر ابعاد خانه نیز به تدریج از حوزه سیاست کنار گذاشته می‌شوند و این پیش‌فرض شکل می‌گیرد که با تحقق کالبد، سکونت نیز به‌طور طبیعی محقق خواهد شد (جدول ۱).

بر این اساس، آنچه در سیاست‌گذاری مسکن ایران طی چهار دهه گذشته استمرار یافته، صرفاً تداوم برنامه‌های حمایتی یا الگوهای مداخله دولت نیست، بلکه تداوم یک صورت‌بندی مفهومی است که خانه را عمدتاً در قالب «واحد مسکونی» فهم می‌کند (Naseri et al., 2024). از این منظر، تفاوت میان مسکن مهر، اقدام ملی یا نهضت ملی مسکن بیش از آنکه به نحوه تعریف مسئله مربوط باشد، به شیوه اجرای آن بازمی‌گردد. مسئله اصلی در سطحی عمیق‌تر قرار دارد؛ یعنی در افقی که مسئله مسکن را اساساً مسئله تولید کالبد می‌داند و ابعاد وجودی، اجتماعی و مکانی سکونت را در حاشیه قرار می‌دهد.

جدول ۱. واژگان غالب در اسناد سیاست‌گذاری مسکن. ماخذ: نگارنده.

سند	مفهوم محوری	واژگان غالب	نحوه بازنمایی خانه
اصل ۳۱ قانون اساسی	حق برخورداری	حق، تأمین، نیاز	حق برخورداری از واحد مناسب
قانون ساماندهی	تولید و عرضه	تولید، عرضه، زمین، تسهیلات	کالبد قابل تولید
مسکن مهر	انبوه‌سازی	واگذاری زمین، ساخت، تحویل	واحد قابل احداث
اقدام ملی	مشارکت در تولید	ساخت، ثبت‌نام، پروژه	محصول قابل عرضه
نهضت ملی	جهش تولید	تولید انبوه، تأمین زمین	واحد قابل مدیریت

مطالعه تطبیقی این اسناد نشان می‌دهد که اگرچه زبان هر سند متناسب با اهداف اجرایی آن تغییر کرده است، اما شبکه اصلی مفاهیم تقریباً ثابت باقی مانده است. در هیچ‌یک از این اسناد، سکونت به‌عنوان تجربه زیسته، تعلق مکانی یا کیفیت بودن انسان در محیط، جایگاهی هم‌سنگ با مفاهیم تولید، عرضه و ساخت پیدا نمی‌کند. بنابراین، استمرار اصلی سیاست‌گذاری مسکن در ایران را باید نه در استمرار برنامه‌ها، بلکه در استمرار یک صورت‌بندی مفهومی جست‌وجو کرد که خانه را عمدتاً در قالب واحدی کالبدی و قابل تولید فهم می‌کند.

مسئله اصلی سیاست‌گذاری مسکن در ایران صرفاً کمبود واحدهای مسکونی یا کارآمدی سیاست‌های اجرایی نیست، بلکه به نحوه صورت‌بندی مفهومی «مسکن» در گفتمان سیاست‌گذاری مربوط می‌شود. تحلیل اسناد بالادستی نشان می‌دهد که مفهوم مسکن در این گفتمان عمدتاً از خلال مفاهیمی چون تولید، عرضه، احداث، تأمین زمین و واحد مسکونی بازنمایی می‌شود و در نتیجه، خانه به کالبدی قابل تولید و قابل مدیریت فروکاسته می‌شود. در مقابل، مفاهیمی چون سکونت، مکان، تعلق، هویت و تجربه زیسته جایگاهی حاشیه‌ای می‌یابند. از این رو، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن، پیش از اصلاح ابزارهای اجرایی، مستلزم بازتعریف مفهوم خانه و گسترش افق سیاست‌گذاری از «واحد مسکونی» به «سکونت» است.

• سکونت و مکان به مثابه افق نقد سیاست‌گذاری مسکن؛ بازخوانی اندیشه هایدگر و نوربرگ-شولتز

پیش از ورود به چارچوب نظری، ذکر یک نکته مفهومی ضروری است. مسئله این پژوهش نفی واژه «مسکن» یا جایگزین کردن آن با مفهوم «خانه» نیست. واژه «مسکن» در سنت زبانی فارسی، از ریشه «سکن» مشتق شده و به لحاظ معنایی با سکون و سکونت پیوند دارد؛ از این رو، ظرفیت آن را دارد که فراتر از یک کالبد ساختمانی فهم شود. آنچه در این مقاله محل نقد قرار می‌گیرد، نه خود این واژه، بلکه دگرگونی معنایی آن در گفتمان سیاست‌گذاری است؛ فرایندی که در آن، «مسکن» عمدتاً در قالب «واحد مسکونی» بازتعریف شده و به موضوعی قابل تولید، قابل تخصیص و قابل سنجش فروگاسته می‌شود. از این رو، هر جا در ادامه مقاله از تمایز میان «خانه» و «واحد مسکونی» یا «سکونت» و «استقرار کالبدی» سخن گفته می‌شود، مقصود نفی ضرورت کالبد یا تولید مسکن نیست، بلکه تأکید بر این نکته است که کالبد تنها یکی از ابعاد مفهوم مسکن است و نمی‌تواند تمامی دلالت‌های آن را نمایندگی کند.

تحلیل اسناد سیاست‌گذاری مسکن در ایران نشان داد که زبان غالب این اسناد، خانه را عمدتاً از خلال مفاهیمی چون تولید، عرضه، احداث، تأمین زمین، واگذاری و واحد مسکونی بازنمایی می‌کند. بی‌تردید این مفاهیم برای برنامه‌ریزی و مدیریت حوزه مسکن ضروری‌اند، اما هنگامی که به زبان مسلط سیاست‌گذاری تبدیل می‌شوند، سایر ابعاد مفهوم خانه به حاشیه رانده می‌شود. از همین رو، نقد حاضر متوجه اصل تولید مسکن یا ضرورت مداخله دولت نیست، بلکه متوجه افق مفهومی‌ای است که در آن تحقق سکونت به‌طور ضمنی پیامدی خودکار ساخت‌وساز تلقی می‌شود. برای آشکار ساختن این پیش‌فرض، اندیشه‌های مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ-شولتز چارچوبی مناسب فراهم می‌کنند؛ زیرا هر دو میان «ساختمان» و «سکونت» و نیز میان «فضا» و «مکان» تمایزی بنیادین قائل‌اند.

هایدگر در مقاله ساختن (Building)، سکونت (Dwelling)، اندیشیدن (Thinking) استدلال می‌کند که ساختن، مقدمه سکونت نیست، بلکه تنها زمانی معنا می‌یابد که در خدمت سکونت باشد (Heidegger, 1971). از نظر او، انسان پیش از آنکه سازنده باشد، موجودی است که در جهان سکونت دارد و خانه صرفاً یک شیء کالبدی یا سرپناه فیزیکی نیست، بلکه مکانی است که نسبت انسان با جهان، دیگران و زندگی روزمره در آن شکل می‌گیرد. بنابراین، کالبد شرط لازم تحقق خانه است، اما شرط کافی آن نیست. بر این اساس، بحران سکونت را نمی‌توان صرفاً با افزایش تعداد ساختمان‌ها برطرف کرد؛ زیرا بحران اصلی، به نحوه فهم خود خانه بازمی‌گردد، نه فقط به کمبود آن.

نوربرگ-شولتز با الهام از این مبانی، مفهوم سکونت را به عرصه معماری و محیط ساخته‌شده گسترش می‌دهد. او معتقد است انسان در فضای انتزاعی زندگی نمی‌کند، بلکه همواره در «مکان» سکونت دارد؛ مکانی که از خلال ویژگی‌های طبیعی، تاریخی، فرهنگی و کالبدی خود، امکان جهت‌یابی، هویت‌یابی و احساس تعلق را برای انسان فراهم می‌آورد (Norberg-Schulz, 1980). در این نگاه، معماری تنها زمانی به رسالت خود عمل می‌کند که بتواند «روح مکان» (genius loci) را آشکار سازد و زمینه تجربه معنادار سکونت را فراهم آورد.

از این رو، خانه زمانی به معنای واقعی خود تحقق می‌یابد که افزون بر پاسخ‌گویی به نیازهای کالبدی، امکان شکل‌گیری تجربه زیسته، حافظه، تعلق و پیوند انسان با محیط را نیز فراهم کند.

ترکیب این دو دیدگاه، افق نظری مشترکی را برای نقد سیاست‌گذاری مسکن فراهم می‌آورد. هایدگر بنیان هستی‌شناختی سکونت را تبیین می‌کند و نوربرگ-شولتز پیامدهای فضایی و معماری آن را نشان می‌دهد. نتیجه این دو رویکرد آن است که خانه را نمی‌توان با «واحد مسکونی» هم‌معنا دانست و تحقق سکونت را نیز نمی‌توان پیامدی بدیهی و خودکار ساخت‌وساز تلقی کرد. در نتیجه، شاخص‌هایی مانند تعداد واحدهای احداث‌شده، میزان عرضه، تأمین زمین یا پیشرفت فیزیکی پروژه‌ها، هرچند برای ارزیابی عملکرد اجرایی ضروری‌اند، به‌تنهایی بیانگر تحقق سکونت نیستند؛ زیرا این شاخص‌ها صرفاً بعد کالبدی مسئله را بازنمایی می‌کنند و نسبت به کیفیت تجربه زیستن، هویت مکان و احساس تعلق سکونت اختیار می‌کنند.

بر این اساس، نقد این پژوهش متوجه ناکارآمدی یک برنامه یا برتری برنامه‌ای دیگر نیست، بلکه متوجه گفتمان سیاست‌گذاری‌ای است که در آن خانه عمدتاً در قالب کالبدی قابل تولید، قابل عرضه و قابل مدیریت فهم می‌شود. در این گفتمان، مفاهیمی چون سکونت، مکان، تعلق، هویت و تجربه زیسته یا غایب‌اند یا جایگاهی حاشیه‌ای دارند. از منظر پدیدارشناسی، این غیاب صرفاً نقصی واژگانی نیست، بلکه بیانگر محدود شدن افق فهم سیاست‌گذاری از خانه است. از این رو، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن، پیش از هر اصلاح اجرایی، مستلزم بازاندیشی در مبانی مفهومی آن است؛ مبانی‌ای که باید خانه را نه صرفاً به‌عنوان واحدی ساختمانی، بلکه به‌مثابه مکانی برای سکونت، بودن و شکل‌گیری هویت انسانی درک کنند.

• بازخوانی گفتمان سیاست‌گذاری مسکن ایران در پرتو پدیدارشناسی سکونت

آنچه از تحلیل اسناد و چارچوب نظری این پژوهش به دست آمد، نشان می‌دهد که مسئله اصلی سیاست‌گذاری مسکن در ایران را نمی‌توان صرفاً در سطح ابزارهای اجرایی یا میزان تحقق اهداف کمی جست‌وجو کرد. پیش از آنکه درباره موفقیت یا ناکامی برنامه‌های مختلف داوری شود، باید پرسید این برنامه‌ها مسئله مسکن را اساساً چگونه فهم و صورت‌بندی کرده‌اند. از این منظر، سیاست‌گذاری نه صرفاً مجموعه‌ای از اقدامات اجرایی، بلکه نظامی از مفاهیم و شیوه‌های بازنمایی است که تعیین می‌کند چه اموری در کانون توجه قرار گیرند و چه ابعادی از مسئله نادیده بمانند. تحلیل اسناد نشان داد که از اصل ۳۱ قانون اساسی تا قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن، و از مسکن مهر تا اقدام ملی و نهضت ملی مسکن، با وجود تفاوت در شیوه‌های اجرا و سازوکارهای نهادی، زبان مشترکی بر سیاست‌گذاری مسکن حاکم بوده است. این زبان، مسئله مسکن را عمدتاً از خلال مفاهیمی همچون تولید، عرضه، احداث، تأمین زمین، واگذاری، تسهیلات و واحد مسکونی تعریف می‌کند. بدین ترتیب، خانه بیش از آنکه به‌عنوان مکانی برای سکونت انسان بازنمایی شود، به ابژه‌ای برای تولید، مدیریت و تخصیص منابع تبدیل می‌شود. استمرار این شبکه مفهومی نشان می‌دهد که تداوم اصلی در سیاست‌گذاری مسکن ایران را باید در سطح گفتمان جست‌وجو کرد، نه صرفاً در تکرار برنامه‌های اجرایی.

اندیشه‌های هایدگر و نوربرگ-شولتز امکان آن را فراهم می‌آورند که این صورت‌بندی مفهومی از منظری دیگر خوانده شود. اگر، به تعبیر هایدگر، سکونت شیوه بنیادین بودن انسان در جهان است و اگر، به تعبیر نوربرگ-شولتز، این بودن تنها در بستر مکان و از خلال تجربه هویت و تعلق تحقق می‌یابد، آنگاه خانه را نمی‌توان صرفاً با واحدی کالبدی یا محصولی ساختمانی هم‌معنا دانست. در این چارچوب، تولید ساختمان شرطی ضروری برای تحقق سکونت است، اما به تنهایی برای شکل‌گیری خانه کافی نیست. از این‌رو، نقد حاضر متوجه ضرورت ساخت‌وساز نیست، بلکه متوجه پیش‌فرضی است که تحقق سکونت را پیامدی خودکار تولید کالبد تلقی می‌کند.

از این منظر، آنچه در گفتمان سیاست‌گذاری کمتر دیده می‌شود، نه صرفاً چند واژه، بلکه افقی از معناست که خانه را به‌مثابه تجربه‌ای انسانی، مکانی و وجودی فهم می‌کند. غیاب مفاهیمی چون سکونت، تعلق، هویت، تجربه زیسته، مکان‌مندی و کیفیت حضور انسان در محیط را نمی‌توان صرفاً کاستی واژگانی اسناد دانست؛ این غیاب نشان‌دهنده حدود همان افق مفهومی است که سیاست‌گذاری در درون آن شکل گرفته است. هر گفتمان، همان اندازه که از طریق مفاهیم حاضر عمل می‌کند، از طریق مفاهیم غایب نیز قلمرو اندیشیدن را تعیین می‌کند. از این‌رو، هنگامی که زبان سیاست‌گذاری عمدتاً حول تولید و عرضه سازمان می‌یابد، سایر ابعاد خانه نیز به‌تدریج از حوزه سیاست کنار گذاشته می‌شوند.

استمرار این صورت‌بندی مفهومی را نمی‌توان صرفاً به شیوه نگارش اسناد یا انتخاب برخی کلیدواژه‌ها نسبت داد. به نظر می‌رسد این زبان، بازتاب نوعی منطق غالب در ساختار سیاست‌گذاری است که مسائل عمومی را عمدتاً از منظر قابلیت برنامه‌ریزی، مدیریت و ارزیابی کمی فهم می‌کند. در چنین چارچوبی، آن دسته از ابعاد مسکن که امکان تبدیل شدن به شاخص، برنامه یا هدف اجرایی دارند، به‌طور طبیعی در متن سیاست برجسته می‌شوند، در حالی که ابعاد مرتبط با تجربه سکونت، احساس تعلق، هویت مکانی یا کیفیت زیستن، کمتر در قالب سیاست‌های رسمی صورت‌بندی می‌شوند. از این منظر، تقلیل مفهومی مسکن را می‌توان نه صرفاً ویژگی چند سند خاص، بلکه پیامد غلبه نوعی عقلانیت فنی در تعریف مسئله مسکن دانست؛ عقلانیتی که بیش از آنکه به معنای سکونت بیندیشد، به امکان مدیریت و تحقق اجرایی آن توجه دارد.

بر این اساس، مسئله مقاله حاضر را نباید تقابل میان دو گانه «ساختن یا سکونت» تلقی کرد. جامعه همچنان به تولید مسکن، توسعه زیرساخت‌ها و مداخله دولت نیاز دارد و هیچ‌یک از این ضرورت‌ها در این پژوهش انکار نمی‌شود. نقد اصلی آن است که تولید کالبد، به یگانه معیار فهم مسئله مسکن تبدیل شده و دیگر ابعاد خانه در حاشیه قرار گرفته‌اند. در نتیجه، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن، پیش از آنکه مستلزم تغییر ابزارهای اجرایی باشد، نیازمند بازاندیشی در مبانی مفهومی آن است؛ مبانی‌ای که تعیین می‌کنند خانه چیست، سکونت چگونه فهم می‌شود و سیاست‌گذاری اساساً چه چیزی را موضوع مداخله خود قرار می‌دهد.

در پرتو این خوانش، دست‌آورد مقاله حاضر نه ارائه نسخه‌ای جایگزین برای سیاست‌گذاری، بلکه آشکار ساختن امکان نگاهی دیگر به مسئله مسکن است؛ نگاهی که در آن، خانه تنها به‌عنوان کالبدی قابل تولید فهم نمی‌شود، بلکه به‌مثابه مکانی برای بودن، تعلق یافتن و تجربه کردن زندگی مورد توجه قرار می‌گیرد. از این منظر، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن، پیش از هر چیز، مستلزم بازاندیشی در مفهوم خود خانه است.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

این پژوهش با این پرسش آغاز شد که مفهوم مسکن در گفتمان سیاست‌گذاری ایران چگونه بازنمایی می‌شود و این بازنمایی چه نسبتی با مفهوم سکونت برقرار می‌کند؟ بررسی اسناد سیاست‌گذاری نشان داد که با وجود تفاوت در برنامه‌ها، دولت‌ها و شیوه‌های مداخله، نوعی تداوم مفهومی در سیاست‌گذاری مسکن ایران قابل مشاهده است. در این صورت‌بندی، مسئله مسکن عمدتاً از خلال مفاهیمی چون تولید، عرضه، احداث، تأمین زمین، واگذاری، تسهیلات و واحد مسکونی تعریف می‌شود و موفقیت سیاست‌ها نیز غالباً با شاخص‌های کمی نظیر تعداد واحدهای احداث‌شده یا میزان پیشرفت پروژه‌ها سنجیده می‌شود. بدین ترتیب، خانه بیش از آنکه به عنوان مکانی برای زیستن فهم شود، به موضوعی برای تولید، مدیریت و تخصیص منابع تبدیل می‌شود.

بازخوانی این گفتمان در پرتو اندیشه‌های مارتین هایدگر و کریستین نوربرگ-شولتز نشان داد که میان «خانه» و «واحد مسکونی»، «سکونت» و «استقرار کالبدی»، «مکان» و «فضا» تمایزی بنیادین وجود دارد. از منظر این دو متفکر، سکونت صرفاً پیامد ساخت‌وساز نیست، بلکه شیوه‌ای از بودن انسان در جهان است که در بستر مکان، از خلال شکل‌گیری هویت، تعلق و تجربه زیسته تحقق می‌یابد. بر این اساس، نقد حاضر متوجه ضرورت تولید مسکن یا نقش دولت در این حوزه نیست؛ بلکه متوجه افق مفهومی‌ای است که تحقق سکونت را به‌طور ضمنی پیامدی خودکار تولید کالبد می‌انگارد. از این منظر، مسئله اصلی سیاست‌گذاری مسکن در ایران را باید نه فقط در کمبود واحدهای مسکونی، بلکه در محدود شدن افق مفهومی سیاست‌گذاری نیز جست‌وجو کرد.

بر این اساس، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن را نمی‌توان صرفاً به اصلاح ابزارهای اجرایی یا بازنگری در شیوه‌های تولید محدود کرد. آنچه بیش از هر چیز نیازمند بازتعریف است، نحوه صورت‌بندی خود مسئله مسکن در ذهن سیاست‌گذار است. تا زمانی که خانه عمدتاً در قالب واحدی برای تولید، واگذاری و شمارش فهم شود، حتی کارآمدترین برنامه‌های اجرایی نیز در همان افق مفهومی پیشین باقی خواهند ماند. از این رو، تحول در سیاست‌گذاری، پیش از آنکه مستلزم تغییر در ابزارها باشد، مستلزم تغییر در شیوه فهم موضوع سیاست است؛ تغییری که در آن، خانه نه صرفاً یک محصول ساختمانی، بلکه بستری برای تحقق سکونت، شکل‌گیری هویت، استمرار روابط اجتماعی و تجربه معنادار زیستن تلقی شود.

دست‌آورد اصلی این مقاله، پیشنهاد الگویی اجرایی تازه برای سیاست‌گذاری مسکن نیست، بلکه طرح ضرورت بازاندیشی در مبانی مفهومی سیاست‌گذاری است. تا زمانی که خانه در اسناد رسمی عمدتاً به «واحد مسکونی» فروکاسته شود، بخش مهمی از حقیقت سکونت در قلمرو سیاست نامرئی باقی خواهد ماند. از این رو، پرسش بنیادین پیش‌روی سیاست‌گذاری مسکن دیگر صرفاً این نیست که چگونه واحدهای بیشتری تولید کنیم؟ بلکه پیش از آن باید پرسید: «موضوع سیاست‌گذاری ما چیست؛ واحد مسکونی یا سکونت؟» پاسخ به این پرسش، نه پایان بحث، بلکه نقطه آغاز بازاندیشی در گفتمان سیاست‌گذاری مسکن در ایران است.

نوآوری این پژوهش در آن است که مسئله سیاست‌گذاری مسکن در ایران را از سطح ارزیابی عملکرد برنامه‌ها به سطح تحلیل مبانی مفهومی آن‌ها منتقل می‌کند. در این خوانش، موضوع نقد نه موفقیت یا ناکامی سیاست‌های مسکن، بلکه شیوه‌ای است که این سیاست‌ها از خلال زبان و مفاهیم خود، خانه را بازنمایی می‌کنند. از این منظر، بازاندیشی در سیاست‌گذاری مسکن، پیش از هر اصلاح نهادی یا اجرایی، مستلزم بازاندیشی در خود مفهوم مسکن و نسبت آن با سکونت است.

منابع

- قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران. (۱۳۵۸). پژوهشکده شورای نگهبان.
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۴۰۰). آیین‌نامه اجرایی طرح اقدام ملی مسکن. <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/1666304>
- مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی. (۱۳۸۷). قانون ساماندهی و حمایت از تولید و عرضه مسکن. <https://rc.majlis.ir/fa/law/show/133844>
- Heidegger, M. (1971). *Building dwelling thinking*. Poetry, language, thought, 154, 1-26.
- Naseri, S. (2019). Landscape Architectural Lessons for Mehr Housing Project The Efficiency of Landscape Architecture; A Strategy to Exit From the Current Situation (Case Study: Tehransar Mehr Housing). *MANZAR, the Scientific Journal of landscape*, 11(49), 48-57. <https://doi.org/10.22034/manzar.2019.55420.1460>
- Naseri, S., Mansouri, S. A., & Barati, N. (2024). A Comparison between 'Landscape' and 'Planning' Approaches in Improving the Quality of Residence in Iran's Mehr Housing. *MANZAR, the Scientific Journal of landscape*, 16(67), 26-39. <https://doi.org/10.22034/manzar.2023.381389.2221>
- Norberg-Schulz, C. (1980). *Genius loci: Towards a phenomenology of architecture*. New York, NY: Rizzoli.

COPYRIGHTS

Copyright for this article is retained by the authors with publication rights granted to Journal of Critical Reviews (JCR); The Iranian Journal of Critical Studies in Place. This is an open access article distributed under the terms and conditions of the Creative Commons Attribution License (<https://creativecommons.org/version4/>)

